



معرفت

معرفت و عرفان، ادراک شیء است به اندیشه و تدبیر در اثر آن چیز، که اخص از علم می‌باشد؛ زیرا علم مطلق ادراک است و به تفکر در خود شیء نیز حاصل می‌شود. به عبارت دیگر می‌توان گفت: معرفت اعم است؛ زیرا علم ادراک حقیقت شیء است و معرفت ادراک شیء است؛ خواه به حقیقت باشد یا به ظاهر و آثار.

فهرست مندرجات

- ۱ - حدیث شناخت نفس
- ۲ - معرفت ربّ
- ۳ - معنای فطری بودن دین
- ۳.۱ - معنای دوم
- ۳.۲ - معنای سوم
- ۴ - فرق معرفت و علم
- ۵ - عارف‌صورتان مجازی
- ۶ - خودشناسی و خداشناسی
- ۷ - شناخت نفس
- ۸ - بیان یک نکته
- ۹ - روایات خودشناسی
- ۱۰ - کلام انجیل
- ۱۱ - برترین شناخت‌ها
- ۱۲ - یانویس
- ۱۳ - منبع

حدیث شناخت نفس

بنا بر اینکه عرفان و معرفت اعم از معرفت حقیقت شیء یا آثار و وجوه آن باشد، حدیث شریف معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» [۱] [۲] را این‌گونه می‌توان تفسیر نمود: هرکس حقیقت نفس خود را که مرکب و محتاج و دارای سایر صفات و مشخصاتی است که باری‌تعالی از آن منزّه است شناخت، پروردگار خود را که از این صفات منزّه است، می‌شناسد؛ و صورت عرفان اول، عرفان حقیقت نفس است و عرفان دوم، همان عرفان شیء و به چیزهایی است که از او سلب می‌شود و خارج از حقیقت ذات اوست.

و می‌توان تفسیر نمود: هر کس شناخت نفس خود را که محتاج و نیازمند به غیر و مصنوع و مخلوق و مملوک غیر و غیرمستقل بالذات و معلول و حادث است، خدا را که مانع و خالق و مالک و آفریننده و هستی‌بخش اوست، به بی‌نیازی و کمال و سایر صفات جلال و جمال می‌شناسد، که بنابراین وجه، عرفان و معرفت در هر دو جزء حدیث به معنای عرفان آثار و تفکر در آثار و اوصاف نفس و رب حاصل شده و به معرفت حقیقت آنها ارتباط و دلالت ندارد. و می‌توان تفسیر نمود: هرکس نفس خود را بشناسد به اینکه حقیقت آنرا نمی‌توان شناخت و درک آن میسر نیست، پروردگار خود را نیز می‌شناسد به اینکه حقیقت وجود و کنه ذاتش از دسترس ادراک بیرون است و بنابراین وجه نیز، معرفت به حقیقت ذات تعلق نگرفته و با تدبیر در آثار حاصل شده است. و در این معنا شاعر می‌گوید:

تو که در علم خود زیون باشی عارف کردگار چون باشی
و می‌توان تفسیر نمود: هرکس نفس خود را بشناسد که در اداره تمام اموری که مربوط به اوست از جسم و روح یگانه است و تمام اعضا و قوا تحت فرماندهی واحد قرار دارند، و اگر نظام اداره نفس، دو فرمانده و دو مدیر داشت، امور آن مختل و تباہ می‌گشت، می‌فهمد که در کل جهان و تمام عالم امکان نیز اگر فرماندهی و مدیریت متعدد باشد، نظام عالم کائنات مختل و همه تباہ می‌شوند؛ لذا خدا را به یگانگی و وحدت و بی‌شریکی می‌شناسد. بنابراین وجه نیز عرفان به غیرحقیقت و کنه ذات تعلق گرفته و به تدبیر در آثار حاصل شده است.
تفسیر دیگر این است: هرکس نفس خود را بشناسد به اینکه دارای توانایی و علم و ادراک است - هرچند محدود - می‌شناسد آن کسی که او را آفریده و این صفات را به او عطا کرده است، خود دارای تمام صفات کمالیه است؛ زیرا بدیهی است که «فاقد شیء معطی آن خواهد بود» و نیازمند، کسی را بی‌نیاز نخواهد کرد.

ذات ناپافته از هستی‌بخش کی تواند که شود هستی‌بخش
و نیز به تدبیر و اندیشه می‌شناسد که این صفات را خودش به خودش نداده، چنان‌که خودش را خودش نیافریده است، پس می‌شناسد که بخشنده، هرچه از هستی و صفات جمال و جلال دارد، از خودش می‌باشد که این هستی و این صفات را به او عطا کرده است. بنابراین وجه نیز، عرفان در هر دو جزء به تدبیر در آثار فراهم می‌شود.

سایر وجوهی که در تفسیر این حدیث می‌توان بیان کرد، نیز از این دو قسم خارج نیست؛ (وجوهی را که در تفسیر این حدیث فرموده‌اند، می‌توانید در کتاب مصباح‌الفلاح یا نفایس‌العرفان که هر دو از تالیفات مرحوم آیت‌الله ملا محمدجواد صافی گلپایگانی، پدر نگارنده این رساله است - مطالعه فرمایید) که یا معرفت نفس به حقیقت و به تدبیر در ذات آن حاصل شده و یا به تدبیر در اندیشه آثار آن.

معرفت ربّ

اما معرفت «ربّ» بنا بر تمام وجوه، به تدبیر در آثار حاصل می‌شود. لذا گفته می‌شود: فلان کس خدا را می‌شناسد، و گفته نمی‌شود: خدا را می‌داند؛ چون معرفت بشری به خدا به تدبیر در آثار اوست، نه به اندیشه در ذات او.
از سوی دیگر گفته می‌شود: خدا فلان چیز را می‌داند و گفته نمی‌شود: خدا فلان چیز را می‌شناسد؛ زیرا معرفت بر علمی اطلاق می‌شود که وصول به آن با

تفکر باشد و خدا از آن منزّه است؛ بلکه **علم خدا** حضوری و بدون سابقه تفکر و اندیشه و غیرمسیبوق به **جهل و عدم** است. گفته نشود: اگر معرفت باید مسیبوق به تفکر و تدبّر در آثار شئی باشد، پس اینکه گفته می‌شود: معرفه‌الله فطری است، و در **قرآن مجید** می‌فرماید: «أَفَى اللّٰهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ؛ [۲] آیا در خدا شک است؟! خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است» و در **آیه** دیگر می‌فرماید: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ لَيَقُوْلُنَّ اللّٰهُ؛ [۴] و هرگاه از آنان سؤال کنی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ مسلماً می‌گویند: الله» و بالجمله در این **آیات** و آیات دیگری از قرآن مجید، مثل آیه: «فَاقْمِ وَّحْجَكَ لِلدِّیْنِ حَنِیْفًا فَطَرَتِ اللّٰهُ الَّتِیْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیْلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِكَ الدِّیْنُ الْقَیْمُ وَلَئِنْ اَكْتَرَّ النَّاسُ لَا یَعْلَمُوْنَ؛ [۵] پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند» و از احادیث شریفه استفاده می‌شود که: معرفت خدا و **رسول و امام** فطری است و نیاز به تدبّر ندارد.

معانی فطری بودن دین

مقصود از اینکه گفته می‌شود: **دین** فطری است، به یکی از دو معنا است: یکی اینکه دین بر بشر تحمیل نشده؛ بلکه با فطرت او موافق است و حرکت در مسیری است که انسان بالطبع و به فطرت باید داشته باشد و وقتی آنرا بر او عرضه بدارند، از آن سر باز نزده و ابراز تنفر نمی‌نماید و دین حاجت فطری او را برمی‌آورد.

مثلاً فطرت بشر، خواهان **عدالت** و راعب و مشتاق به **خیر و احسان** است. از این جهت هرچه پیشنهاد عدالت‌بخش به او بدهند و او را به **خیر و احسان، امانت و راستی، وفا و حفظ عهد، و رحم و انصاف** دعوت نمایند، آنرا طرد نمی‌نماید و اگر عوامل و موانعی بین او و فطرتش حجاب نشده باشد، از این‌گونه پیشنهادها استقبال می‌کند.

همچنین چون نیاز به **خداپرستی** در **فطرت** بشر است و **انسان** احساس می‌کند که **فقیر** و محتاج است، باید به یک نقطه‌ای که غنای مطلق و بی‌نیازی محض و قدرت نامحدود و علم غیرمتناهی باشد، خود را متصل و متکی نماید. او کسی را می‌خواهد که بتواند حوایج او را برآورد و او را در شداید و سختی‌ها یاری دهد و یاد او آرام‌بخش روح و روانش باشد.

بشر بالذات خود را گمراه می‌بیند و هستی و تمام حیثیات خود را هر ساعت و هر دقیقه و ثانیه در معرض انواع خطرات می‌بیند و می‌خواهد به مرکزی که بر تمام کائنات حکم‌فرما و مسلط و محیط بوده و پناهگاه او از این خطرات باشد، اتکا و اعتماد کند؛ لذا وقتی دین را به مفهوم صحیحش، که برآورنده این تمایلات فطری است، به او عرضه بنمایند، بالفطره آن را قبول می‌کند؛ زیرا همان چیزی است که او می‌خواهد. این معنا از فطری‌بودن دین با اینکه می‌گوییم: معرفت خدا به اندیشه در آثار بدون تفکر در ذات حاصل می‌شود، منافات ندارد.

← معنای دوم

معنای دیگر فطری بودن دین، این است که فطرت بشر آن را تأیید و تصدیق می‌نماید و از قضایایی است که اگرچه محتاج به **قیاس و برهان** است؛ اما قیاس و برهان آنها از خودشان جدا نیست و با آنها همراه و در آنها ملغی است، چنان‌که گفته‌اند: «قضایا قیاساتها معها» و در بیان مثال برای آن گفته شده است: این قضیه که «عدد چهار زوج است» فطری است؛ زیرا دلیل آن با آن همراه است و آن این است که عدد چهار قابل انقسام به دو عدد متساوی است و هر عدد قابل انقسام به دو عدد متساوی، زوج است، پس عدد چهار زوج است.

یا در همین مسئله «معرفه‌الله» می‌گوییم: این قضیه که «عالم، خدا و آفریننده دارد» فطری است؛ زیرا دلیل آن با آن همراه است و آن این است که عالم حادث و پدیده است و هر حادث و پدیده، آفریننده و پدیدآورنده دارد، پس عالم آفریننده دارد.

یا می‌گوییم: «عالم ناظم غیبی و نامرئی دارد» فطری است؛ زیرا دلیل آن از آن جدا نیست و آن مثل این قیاس و برهان است که عالم نظم و حساب دارد و هر چیزی که نظم و حساب داشته باشد، نظم‌دهنده دارد، یا هر نظم و حسابی ناظم دارد. پس عالم ناظم دارد، یا پس نظم و حساب عالم نیز ناظم دارد. بنابراین، فطری‌بودن دین به حسب اصطلاحات اهل‌معقول و منطقی این است که: دلایل یک قضیه‌ای که مورد تصدیق قرار می‌گیرد، با خود او باشد. و این اصطلاح نیز با معنای لغوی عرفان و معرفت که به حقیقت اشیا تعلق نمی‌گیرد و به شناخت اموری مربوط است که با تفکر و اندیشه در آثار آنها شناخته می‌شوند، منافات ندارد؛ زیرا قضیه فطری هرگاه با آثاری که با موضوع آن قضیه فطری ارتباط داشته باشد، همراه باشد و آن آثار دلیل آن باشد، شناخت آن قضیه، عرفان و معرفت خواهد بود.

← معنای سوم

بالاخره سومین معنا برای فطری بودن دین، این است که: انسان خودبه‌خود و ناخودآگاه و بدون اینکه قصد و نیت قبلی داشته باشد، به سوی خدا متوجه می‌شود و در فرصتهایی دلش به سوی خدا کشیده شده و به یاد او می‌افتد. حتی مکرر شنیده و دیده شده است افرادی که در **الحاد و زندقه** بسیار متعصب و در عباد و لجاج با **اهل توحید** سخت استوار بودند، در طی جریان‌ها و حوادثی که در زندگی آنها روی داد، ناخودآگاه به سوی خدا متوجه شدند، یا عملیات و کارهایی از آنها سرزد که منشأ آن جز **ایمان** به عالم غیب و جهان دیگر، چیز دیگری نیست.

از جمله در هنگام ابتلا و گرفتاری‌ها، وقتی انسان امیدش از همه‌جا بریده و قطع شود، دلش به‌سوی او متوجه می‌شود، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید: «قُلْ اَرٰیَیْتُمْ اِنْ اَنْتُمْ عٰذِبُ اللّٰهِ اَوْ اَنْتُمْ السّٰعٰةُ اَعِیْرَ اللّٰهِ تَدْعُوْنَ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ• بَلْ اِیّٰه تَدْعُوْنَ؛ [۶] بگو: به من خبر دهید اگر عذاب پروردگار به سراغ شما آید، یا رستخیز برپا شود، آیا (برای حل مشکلات خود)، غیرخدا را می‌خوانید، اگر راست می‌گویید؟! (نه)، بلکه تنها او را می‌خوانید!»

و در حدیثی که در تفسیر منسوب به **حضرت امام حسن عسکری (علیه‌السلام)**، از **حضرت امام صادق (علیه‌السلام)** روایت شده، همین معنا بیان شده است. برحسب این حدیث، شخصی از امام صادق (علیه‌السلام) درباره خدا سؤال نمود، حضرت در پاسخ او فرمود: «هَلْ رَكِبْتَ سَفِیْنَةَ قَطْ؟» «آیا هرگز سوار کشتی شده‌ای؟»

عرض کرد: بلیه.

فرمود: آیا کشتی تو شکسته شده است درحالی‌که کشتی دیگری نباشد که تو را نجات دهد و شناگری ندانی که تو را بی‌نیاز کند؟

عرض کرد: بلیه.

فرمود: آیا دل تو متوجه شد به اینکه شیئی از اشیا هست که بتواند تو را از ورطه‌ای که در آن افتاده‌ای نجات دهد؟

عرض کرد: بلیه.

فرمود: «ذٰلِكَ الشَّیْءُ هُوَ اللّٰهُ الْغَادِرُ عَلٰی الْاِیْجَاءِ حَیْثُ لَا مُنْجِی، وَعَلٰی الْاِغَاثَةِ حَیْثُ لَا مُؤِیْتِ؛ [۷] [۸] [۹] [۱۰] این شئی آن خدایی است که توانا بر نجات دادن است، هنگامی‌که نجات‌دهنده‌ای نیست، و توانا به فریاد رسیدن است هنگامی‌که فریادرسنده‌ای نیست.»

و چه نیکو سروده است در این معنا، مرحوم **آیت‌الله والد**، در **گنج دانش**:

شناسایی حق امری غریزی است ••••• اگر افتی به دام ابتلائی

در این نکته حکم عقل طبیعی است ••••• به جز او از که می‌جویی رهایی

فرق معرفت و علم

باری از جمله فرق‌های معرفت و علم این است که فرموده‌اند: ضد معرفت انکار است، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید: «یَعْرِفُوْنَ یَعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ یَنْكُرُوْنَهَا؛ [۱۱] آنها **نعمت** خدا را می‌شناسند سپس آن را **انکار** می‌کنند»

و می‌توان گفت: این هم اشعار دارد بر اینکه معرفت از اموری است که در فطرت انسان است، به آنچه که به آن تعلق می‌گیرد، جهل مطلق ندارد. لذا اگر آن را نفی کرد، انکار است. و جهل یا عدم معرفت و عدم علم است یا فقط ضد علم است. بدیهی است این دو لفظ به‌گونه‌های دیگر استعمال می‌شوند و چنان نیست که کل مطلب در این دو لفظ (علم و معرفت) این باشد که ما برشمردیم؛ بلکه با مراجعه به کتب لغت و موارد استعمالات و بررسی‌های دقیق‌تر به نکات بیشتر می‌رسیم.

چنان‌که از همین بیاناتی که در اینجا نمودیم، معنا و تفسیر بعضی از **احادیث**، مثل حدیث معروف «أَعْرِفُوا اللّٰهَ یَاللّٰه» [۱۲] [۱۳] مکشوف می‌گردد.

از پیروزی پرسیدند: خدا را به چه شناختی؟ گفت: به گردش کردن این چرخ (اشاره نمود به چرخ‌ی که در پیش‌رو داشت) که تا او را نگردانم نمی‌گردد، پس

چگونه چرخ گردون بدون گرداننده و محرک در حرکت است. لذا گفته‌اند: «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ» (دین پیره‌زنان را داشته باشید).

بلی در طبع هر داننده‌ای هست از آن چرخک که می‌گرداند آن پیر

اگرچه از ازل یابی درستش که با گردنده گرداننده‌ای هست

قیاس چرخ گردون را همی گیر نگردد تا نگردانی نخستش

هم بر این عجزه، **عارف** گفته می‌شود و هم بر آن فیلسوفی که همین برهان حرکت را با تفصیل و کشف حرکاتی که کل جهان و اعضا و اجزای آن را به این شکل درآورده، از حرکات اتمی تا کیهکشان‌ی و بالاتر و حرکت جوهری با فوی‌ترین تقریر علمی بیان می‌نماید و هیچ‌چیز و هیچ موجود را در این عالم از حرکت؛ بلکه حرکات گوناگون فارغ نمی‌بیند و از تماشای حرکات عالم **حیوان**، **نبات**، **جماد**، کرات و درک آنها سرمست معرفت و سرشار از لذت معنوی و عرفانی می‌شود، همه عارفند و همه او را می‌طلبند و شوریده و شیفته و واله اویند.

هرکس به زبانی صفت **حمد** تو گوید لیل به غزل‌خوانی و قمری به ترانه

آری هم آن عارفی که می‌گوید: «ما رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ؛ چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را قبل از آن دیدم»

و هم آنکه می‌گوید: «ما رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ بَعْدَهُ؛ چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را بعد از آن دیدم»

و هم آن عارف موحد و یکتاشناسی که مصداق این **شعر** می‌باشد.

هرگز حدیث حاضر غایب شنیده‌ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است

بلکه خود را هم فراموش می‌کند و فریاد می‌زند: «ما رَأَيْتُ شَيْئًا سِوَى اللَّهِ؛ چیزی را ندیدم به جز خدا»

عارف‌صورتان مجازی

اما در اصطلاح عرفان و عرفای حقیقی، عارف‌صورتان مجازی که ریاضات حقه و شرعی را ترک کرده و به اوارد و اذکار و ترتیبات مبتدع و غیر وارده از مبدا **وحی** و خواندن اشعار و غزلیات سرگرم‌کننده و تعالیم افراد منحرف را به‌جای تعالیم **اهل‌بیت عصمت و طهارت** (علیهم‌السلام) برنامه خود قرار داده و ترک دنیا را به ترک **امر به معروف و نهی از منکر** و مداخله نداشتن در امور اجتماعی می‌دانند و می‌خواهند با همه در مسلک کل باشند، عارف نمی‌گویند؛ بلکه عارف کسی است که در معرفت خدا و معرفت **انبیا** و **اوصیا** که اولیای مسلم اویند و معرفت شریعت و احکام او و سلوک راه آنها بیش از حد متعارف به مقاماتی رسیده و به درجاتی نایل شده باشد.

خودشناسی و خداشناسی

از آنجا که دانشمندان علم اخلاق، هدف نهایی این علم را تهذیب نفس و خوشبختی و سعادت انسان می‌دانند و رسیدن به این هدف امکان ندارد جز از راه خودشناسی، از این رو، توجه شما را به اهمیت این موضوع از دیدگاه اسلام جلب می‌کنیم.

لیکن قبل از شروع بحث این سؤال مطرح می‌شود: کدام نفس است که معرفت آن مقدمه **تهذیب** و **تزکیه** و وسیله شناخت پروردگار متعال است؟ آیا همان نفخه الهیه است که ملاک برتری انسان بر **فرشتگان** است و از آن تعبیر به «روح الله» می‌شود؟ (اشاره به این آیه است که می‌فرماید: «ثُمَّ سَوَّيْتَهُ وَ تَقَحُّ فِيهِ مِنْ رُوحِي...» [۱۵] هنگامی که کار آن را به پایان رسانیدم و در او از روح خود دمیدم...)

آیا نفس **ملهمه** (اشاره به آیات ۷ و ۸ **سوره شمس** است که می‌فرماید: «وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا».) [۱۶] [۱۷] است که خدا به آن

سوگند یاد فرموده و **فجور** و **تقوا** را به آن الهام کرده است؟

آیا **نفس اماره** به سوء (مقصود این آیه است که می‌فرماید: «وَ مَا أَرْبَىٰ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَجَمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي عَفُورٌ رَحِيمٌ» [۱۸] من هرگز نفس خویش را تیرنه نمی‌کنم که نفس (سرکش) بسیار به بدی‌ها امر می‌کند مگر آنکه پروردگارم رحم کند، که پروردگارم غفور و رحیم است). است که همواره انسان را به بدی می‌خواند؟

آیا **نفس لوامه** (اشاره به این آیه شریفه است: «لَا أُفْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لَا أُفْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» [۱۹] [۲۰] سوگند به **روز رستاخیز** و سوگند به نفس

سرزنشگر) است که انسان را از فساد و تباهی باز می‌دارد و انسان بزهکار را همواره سرزنش می‌کند؟

آیا **نفس مطمئنه** (منظور این آیات است: «بِأَنَّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ أَرْجَىٰ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» [۲۱] ای نفس مطمئن و آرام! بازگرد به سوی پروردگارت که هم تو از او خشنود هستی و هم او از تو خشنود است، و داخل در زمره بندگان خاص من شو و در بهشتم... گام نه) است که به ندای «ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» مفتخر می‌شود؟

آیا **نفس فانیه** (اشاره به این آیه شریفه است: «... كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» [۲۲] هر کس مرگ را می‌چشد) است که سرانجام طعم مرگ را می‌چشد؟

و آیا **فطره الله** است (مقصود این آیه است که می‌فرماید: «... فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...» [۲۳]... این دین قویم همان فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن سرشته است...) که خداوند انسان را بر آن سرشته است؟

شناخت نفس

خلاصه این کدام نفس است که شناخت آن شناخت خدا است؟

- پاسخ:

پاسخ این است که مقصود همه آنها است، یعنی آن مجموعه‌ای که شخصیت انسان را می‌سازد و او را جامع نشاتین (ملکوت و ناسوت) و حاوی عالمین (**غیب** و **شهود**) می‌کند.

نفس انسان از بعد ملکوتی اش نفخه الهیه است که در سیر صعود، به مقام نفس مطمئنه و راضیه و مرضیه می‌رسد و تا آنجا بالا می‌رود که به مرتبه «قاب قوسین او ادنی» مشرف می‌شود، چنانکه قرآن می‌فرماید:

«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» [۲۴] [۲۵] سپس نزدیک شد و بسیار نزدیک شد تا (در مقام تمثیل) فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر بود.» (این

تعبیر از باب تشبیه معقول به محسوس به منظور مجسم کردن نهایت درجه نزدیکی است، و گرنه خداوند لامکان است و بُعد مکانی برای او وجود ندارد.)

و از بعد ناسوتی‌اش تا آنجا سقوط می‌کند که می‌فرماید:

«... أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضَلُّ...» [۲۶] آنها همچون چارپایانند بلکه گمراه‌تر...»

و آنقدر پست می‌گردد که می‌فرماید:

«ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» [۲۷] سپس او را به پایین‌ترین مرحله بازگرداندیم.»

خلاصه، این مجموعه به ظاهر کوچک بحدی بزرگ و وسیع است که جمیع عوالم وجود را در خود جمع کرده آن گونه که در اشعار منسوب به **حضرت علی** (**علیه‌السلام**) آمده است:

دوایک فیک و ما تشعر ودانک منک و ما تبصر وتحسب انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

و انت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمّر فلا حاجة لک فی خارج یخبر عنک بما سطر [۲۸]

دوای تو در وجود خودت نهفته است و تو نمی‌فهمی، بیماریت نیز از خودت سرچشمه گرفته و تو نمی‌بینی.

و تو فکر می‌کنی که موجود ضعیفی هستی، در صورتی که جهانی بزرگ در وجود تو پیچیده شده است.

و تو آن کتاب درخشانی هستی که با حروف آن پنهان‌ها آشکار می‌گردد. بنابراین تو نیازی نداری که از بیرون دایره وجودت از سرنوشتن چیزی بگویند.

همه دردها از تو و خود نبینی همه نسخه‌ها در تو و خود نخوانی، تو یک لفظی اما طلسم عجایب دریغا که معنای خود را ندانی

در این ذره بنهفته کیهان اعظم جو در سیم تار مغنی، آغانی، تویی آن کتاب مقدس که در وی نشسته همه رازهای نهانی

به گنجینه آفرینش ببندیش کدام است گنجی بدین شایگانگی، زمین و زمانی برون از تو، حاشا تو جان جهانستی و جاودانی

تو انسانی و خود خدا در تو مخفی ملک در تو محو و فلک در تو فانی [۲۹]

با توجه به این عرض عریض و آگاهی از آن همه استعدادهای عیان و نهان می‌توان آئینه دل را با تزکنه و تصفیه، مظهر جلوات غیب‌الغیوب نمود و مصداق این کریمه واقع شد که می‌فرماید:

«ما كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى؛ [۳۰] دل (پیامبر) آنچه را که دید **دروغ** نپنداشت و در آن تردید نکرد.»

بیان یک نکته

در اینجا ذکر این نکته لازم است که انسان‌ها در وجدان ناخودآگاه خویش از این معرفت (خودشناسی) کم و بیش بی‌بهره نیستند که فرمود: «فَطَرَهُ اللَّهُ إِلَهًا وَ قَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهِا» [۳۱] ولی اکثریت مردم در وجدان خودآگاه از آن غافل‌اند که «وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» [۳۲] یعنی بیشتر مردم آگاهی به **وجدان** و احساس فطری خویش ندارند، و به اصطلاح علم به علم ندارند. بدیهی است آنچه موضوع تکلیف و منشا ثواب و عقاب است معرفت تفصیلی و آگاهانه است، و به عبارت دیگر، آنچه مهم است آگاهانه در این راه گام نهادن و خویشتن خویش را بازیافتن است تا از این راه خدا را بشناسی و به مسئولیت‌های انسانی و الهی راه‌یابی. آری، این‌گونه معرفت است که در **آیات** و **روایات** در تحصیل آن تاکید اکید و **غفلت** از آن موجب خسران ابدی شمرده شده است و تنها عبادت مقبول و مفید، عبادتی است که توأم با عرفان و آگاهی باشد و این عبادت است که به انسان و موجودات عاقل اختصاص دارد، اما عبادت تکوینی در همه چیز موجود است که فرمود: «وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ...» [۳۳] آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای خدا **سجده** می‌کنند...».

و نیز می‌فرماید: «... وَ إِنِّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنَّ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...» [۳۴] ... هیچ چیزی در این عالم نیست جز آنکه خدای را تسبیح و ستایش می‌کند لکن شما تسبیح آنها رانمی فهمید...».

حال که موضوع تا حدی روشن شد به اصل بحث توجه کنید.

روایات خودشناسی

همان‌گونه که یادآور شدیم برای اهمیت خودشناسی تغییرات جالب و تکان‌دهنده‌ای از **انمه معصومین (علیهم‌السلام)** رسیده است که برخی از آنها از نظران می‌گذرد:

پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود:

«من عرف نفسه فقد عرف ربه». (بعضی در تفسیر این حدیث راه خطا پیموده و گفته‌اند که گفتار رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در مساله عرفان خدا از باب تعلیق بر محال است، یعنی مقصود پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آن است: چنانکه شناخت نفس ناممکن است عرفان خدا نیز امکان ندارد. اما با توجه به مضامینی که در این مورد مکرر نقل شده نادرستی این برداشت کاملاً روشن می‌شود. مثلاً جمله «اعرف نفسك تعرف ربك» یا جمله «اعرفكم بنفسه اعرفكم بربه» بطلان این مفهوم را بخوبی نشان می‌دهد.) [۳۵] [۳۶] [۳۷] [۳۸] [۳۹] کسی که خود را شناخت، خدای خود را شناخته است.

و حضرت علی (علیه‌السلام) فرمود:

«افضل المعرفة معرفة الانسان نفسه؛ [۴۰] [۴۱] برترین معرفت آن است که انسان نفس خود را بشناسد.»

کلام انجیل

در **انجیل** آمده است که خدای متعال فرمود:

«اعرف نفسك ايها الانسان تعرف ربك؛ [۴۲] ای انسان! خود را بشناس تا خدای خویش را بشناسی.»

تو که از نفس خود زیون باشی عارف کردگار چون باشی ***** ای شده در نهاد خود عاجز کی شناسی خدای را، هرگز در مورد این شناخت، هر کسی راهی را برگزیده است: فیلسوفان با عصای استدلال و برهان فلسفی و عقلی به میدان شناخت گام نهاده و به مرحله‌ای از معرفت راه یافته‌اند، روان‌شناسان از طریق تجربه با ابعادی از آن آشنا شده‌اند، عارفان از طریق ریاضت و مکاشفه حقایقی را کشف نموده‌اند، زاهدان و عابدان از طریق **زهد** و **عبادت** مدارجی را طی کرده‌اند، مجاهدان و جانبازان از طریق **جهاد** و **ایثار** و فداکاری به مراتبی والا رسیده‌اند، نیکوکاران از طریق خدمت به بندگان خدا در وادی تقرب و معرفت گام نهاده‌اند و خلاصه هر کس از هر راهی به دنبال گمشده اش می‌گردد که فرمود:

«... وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا...» [۴۳] ... به هر کس که حکمت و معرفت دادند از خیر فراوانی برخوردار شده است...».

حضرت علی (علیه‌السلام) فرمود:

«الحكمة صالحة المؤمن...» [۴۴] حکمت و معرفت گمشده **مؤمن** است...».

از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) روایت شده است:

«اعرفكم بنفسه، اعرفكم بربه؛ [۴۵] داناترین شما نسبت به خدا کسی است که به نفس خود داناتر باشد.»

در حدیث دیگری از آن بزرگوار می‌خوانیم:

«اعلمكم بنفسه، اعلمكم بربه؛ [۴۶] آگاه‌ترین شما نسبت به خدا کسی است که به نفس خود آگاه تر باشد.»

از ابن‌ربو، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) سرانجام کسانی را که در این وادی گام نهند و به خودشناسی نپردازند هلاکت قطعی دانسته و می‌فرماید:

«هلك امرؤ لم يعرف قدره؛ [۴۷] آن کس که قدر خود را نشناخت هلاک خواهد شد.»

و در جای دیگر نمره عدم توجه به خودشناسی را **ضلال** و گمراهی می‌داند که:

«من لم يعرف نفسه بعد عن سبيل التجارة و خط في الضلال و الجهالات؛ [۴۸] [۴۹] کسی که خود را نشناسد از راه رستگاری و نجات دور شده و به وادی **جهل** و گمراهی کشیده می‌شود.

بنابراین، کسی که برای رسیدن به خودشناسی گامی برندارد و توجهی به آن نداشته باشد برای خویش ارزشی قائل نشده و به گفته ملای رومی خود را

ارزان فروخته است، آنجا که می‌گوید:

خویشتن نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطللس خویش بر دلفی بدوخت [۵۰]

برترین شناخت‌ها

در جای دیگر امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) برترین شناخت‌ها را شناخت نفس می‌داند که فرمود:

«افضل المعرفة معرفة الانسان نفسه؛ [۵۱] [۵۲] آنگاه شگفتی خود را از کسی که دنبال خودشناسی نمی‌رود چنین ابراز می‌دارد:

«عجبت لمن ينشد ضالته و قد اضل نفسه فلا يطلبها؛ [۵۳] [۵۴] در شگفتم از کسی که گمشده‌اش را می‌جوید، در حالی که نفس خود را گم کرده و در جستجوی آن نیست.»

و نیز می‌فرماید:

«عجبت لمن يجهل نفسه، كيف يعرف ربه؛ [۵۵] [۵۶] شگفتا کسی که خود را نمی‌شناسد، چگونه پروردگار خویش را می‌شناسد!» .

پانویس

- ↑ خوارزمی، موفق بن احمد، المنافع، ص ۲۷۵.
- ↑ مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۲.
- ↑ ابراهیم/سوره ۱۴، آیه ۱۰.
- ↑ لقمان/سوره ۳۱، آیه ۲۵.
- ↑ روم/سوره ۳۰، آیه ۲۰.
- ↑ انعام/سوره ۶، آیه ۲۰ - ۴۱.

۷. ↑ تفسیر منسوب به امام عسکری، ص ۲۳، ❏
۸. ↑ صدوق، محمد بن علی، التوحید، ص ۲۳۱، ❏
۹. ↑ صدوق، محمد بن علی، معانی الاخبار، ص ۵، ❏
۱۰. ↑ مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۳، ص ۴۱، ❏
۱۱. ↑ نحل/سوره ۱۶، آیه ۸۲، ❏
۱۲. ↑ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۸۵، ❏
۱۳. ↑ صدوق، محمد بن علی، التوحید، ص ۲۸۶، ❏
۱۴. ↑ سجده/سوره ۳۲، آیه ۹، ❏
۱۵. ↑ حجر/سوره ۱۵، آیه ۲۹، ❏
۱۶. ↑ شمس/سوره ۹۱، آیه ۷، ❏
۱۷. ↑ شمس/سوره ۹۱، آیه ۸، ❏
۱۸. ↑ یوسف/سوره ۱۲، آیه ۵۲، ❏
۱۹. ↑ قیامت/سوره ۷۵، آیه ۱، ❏
۲۰. ↑ قیامت/سوره ۷۵، آیه ۲، ❏
۲۱. ↑ فجر/سوره ۸۹، آیه ۲۷-۲۰، ❏
۲۲. ↑ آل عمران/سوره ۳، آیه ۱۸۵، ❏
۲۳. ↑ روم/سوره ۳۰، آیه ۲۰، ❏
۲۴. ↑ نجم/سوره ۵۲، آیه ۸، ❏
۲۵. ↑ نجم/سوره ۵۲، آیه ۹، ❏
۲۶. ↑ اعراف/سوره ۷، آیه ۱۷۹، ❏
۲۷. ↑ تین/سوره ۹۵، آیه ۵، ❏
۲۸. ↑ دیوان منسوب به حضرت علی (علیه السلام)، چاپ سنگی تبریز، سال ۱۳۷۰، صفحه ۳۹، ❏
۲۹. ↑ شهریار، سید محمدحسین، کلیات دیوان، ج ۵، ص ۲۴۶، ❏
۳۰. ↑ نجم/سوره ۵۲، آیه ۱۱، ❏
۳۱. ↑ روم/سوره ۳۰، آیه ۲۰، ❏
۳۲. ↑ اعراف/سوره ۷، آیه ۱۸۷، ❏
۳۳. ↑ نحل/سوره ۱۶، آیه ۴۹، ❏
۳۴. ↑ اسراء/سوره ۱۷، آیه ۴۴، ❏
۳۵. ↑ کاشانی، ملامحسن، محجّه البیضاء، ج ۱، ص ۶۸، ❏
۳۶. ↑ حر عاملی، محمد بن حسن، الجواهر السنیه، چاپ هندوستان، سال ۱۳۰۲، ص ۱۱۶، ❏
۳۷. ↑ ابن ابی الحدید، عزالدین، شرح نهج البلاغه، چاپ مصر، ج ۲۰، ص ۲۹۲، ❏
۳۸. ↑ آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم، ص ۵۸۸، ❏
۳۹. ↑ رسولی محلاتی، سیدهاشم، فهرست غرر، ص ۲۸۷، شماره ۷۹۴۶، ❏
۴۰. ↑ آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم، ص ۱۸۹، ❏
۴۱. ↑ رسولی محلاتی، سیدهاشم، فهرست غرر، ص ۲۸۷، شماره ۲۹۲۵، ❏
۴۲. ↑ حر عاملی، محمد بن حسن، الجواهر السنیه، چاپ هندوستان، سال ۱۳۰۲، ص ۱۱۶، ❏
۴۳. ↑ بقره/سوره ۲، آیه ۲۶۹، ❏
۴۴. ↑ امام علی (علیه السلام)، نهج البلاغه، دشتی، حکمت ۷۷، ص ۳۳۸، ❏
۴۵. ↑ حر عاملی، محمد بن حسن، الجواهر السنیه، چاپ هندوستان، سال ۱۳۰۲، ص ۱۱۶، ❏
۴۶. ↑ سید مرتضی، علی بن الحسین، امالی، ج ۲، ص ۲۲۹، ❏
۴۷. ↑ امام علی (علیه السلام)، نهج البلاغه، دشتی، حکمت ۱۴۹، ص ۳۴۰، ❏
۴۸. ↑ آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم، ص ۶۵۶، ❏
۴۹. ↑ رسولی محلاتی، سیدهاشم، فهرست موضوعی غرر، ص ۲۸۷، ❏
۵۰. ↑ بلخی، محمد، مننوک معنوی، دفتر سوم، ص ۴۳۰، ❏
۵۱. ↑ آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم، ص ۱۸۹، ❏
۵۲. ↑ رسولی محلاتی، سیدهاشم، فهرست موضوعی غرر، ص ۲۸۷، ❏
۵۳. ↑ آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم، ص ۴۶۰، ❏
۵۴. ↑ رسولی محلاتی، سیدهاشم، فهرست موضوعی غرر، ص ۲۱۲، ❏
۵۵. ↑ آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم، ص ۴۶۱، ❏
۵۶. ↑ رسولی محلاتی، سیدهاشم، فهرست موضوعی غرر، ص ۴۶۱، ❏

منبع

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر آیت‌الله صافی گلپایگانی، برگرفته از مقاله «معرفت»، تاریخ بازیابی ۱۳۹۶/۰۲/۲۵، ❏
 سایت اندیشه قم، برگرفته از مقاله «معرفت (خودشناسی و خداشناسی)»، تاریخ بازیابی ۹۶/۶/۵، ❏